

آوازه‌های باغ ایرانی

تنظیم برای تکنوازی گیتار
"کلاسیک - فلامنکو"

آرش فنائیان



انتشارات رهام

۱۳۹۰

سرشناسه	: فنائیان، آرش، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: آوازهای باغ ایرانی: برای تکنوازی گیتار کلاسیک و فلامنکو/ نوشته ها، بازنگاری و تنظیم قطعات آرش فنائیان.
مشخصات نشر	: تهران: رهام، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۴ ص: پارتیسیون: ۲۹×۲۲ س.م.
شابم	: 979-0-802600-11-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: گیتار — پارتیسیون
موضوع	: موسیقی برای گیتار — پارتیسیون
موضوع	: موسیقی برای گیتار (فلامنکو) — پارتیسیون
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۹۱۸ ف/ MT۵۸۵
رده بندی دیویی	: ۷۸۷/۸۷۱۹۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۷۳۹۱۴۹



انتشارات رهام

آوازهای باغ ایرانی

بازنگاری و تنظیم قطعات: آرش فنائیان

نت نویسی و حروف نگاری: آرش فنائیان

طرح جلد: مازیار افتخاریان

صفحه آرا و گرافیکست: زهرا سنگیان

چاپ اول: ۱۳۹۰

لیتوگرافی: رامین

چاپ: نقشینه پیمان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابم: 979-0-802600-11-9

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پلاک ۲۸۲

تلفن: ۶۶۴۶۵۲۱۴ - ۶۶۹۵۴۵۶۰ فکس: ۶۶۹۵۲۶۶۶

دفتر نشر: تهران، میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان روانمهر، کوچه دولتشاهی، پلاک ۳

تلفن: ۶۶۴۱۴۳۲۸ فکس: ۶۶۹۷۱۲۰۲

Ay Sarkotal	۱۳	آی سرکتل
Sun Farmer's of the jungle	۱۶	آفتابکاران جنگل
Elaheye naz (cute goddess)	۲۱	الهه ی ناز
Baroon Baroone' (It is raining)	۳۱	بارون بارونه
Jan-e-maryam	۳۷	جان مریم
Khazan-e-Eshgh (Fall of the Love)	۴۱	خزان عشق
Sari Galin	۵۲	ساری گلین
Saghi (cupbearer)	۵۶	ساقی
Saghi Name'	۶۰	ساقی نامه
Shekar-e-Ahoo (Gazelle hunting)	۶۶	شکار آهو
Story City	۶۹	شهر قصه
Ghoghaye Setaregan (The tumult of star's)	۷۶	غوغای ستارگان
Majnoon naboodam (I was't lovesick)	۸۲	مجنون نبودم
Kordish folksong	۸۴	محلّی کُردی
Greek Song	۹۰	آهنگ یونانی

" خداوند خواست تا روح را در جسد آدمی بدمد .. روح در جسد قرار نگرفت . چهل روز از آن پس ، خداوند به بنیامین فرمود تا روح را در جسد آدمی بدماند و بنیامین ، آوازی سر داد و بعد ، روح در کالبد آدمی جای گرفت ... " (۱)

از قلم فرزائگان و اهالی علم جهان شناسی در ادوار کهنه ی ایران زمین رفته است، که تخیل در حکمت‌های کهن بر بشر صادق کرده ی آن تواریخ مستبب ایجاد تصاویر و تعبیری از رؤیای بهشت می شده است و اعتقادی بود که "باغ" را به عنوان سایه و تجلی آن حقیقت صور می پنداشتند . و همه آن لذت‌های بصری و تجسمی که از نظاره ی پردیس ها و درختستان ها و بوته زارها می بردند و گشایشی که از طراوت آبهای خنک جاری در باغات مطبّق و ملوّن و مزین به جان می کشیدند ، آراسته به آوای خوشی بود که از بادبازی برگ درختان و برگ‌های باد پا پیچ شاخه ها و نغمه خوانی باغبان شیدا به تماشای این خیال‌بازی ها ، ساز می شد .

کنون ، گیرم که دیگر باغاتش پیدا نیست و گیرم که به خاصیت تاریخ ، آوازه خوان آن باغ ها زنده نیست .. اما ، .. قصه های هزار افسانش همچنان بر بوم ضمیر ما، نقش از اندیشه های گران می کشد و وای نقش ، که دل شهرنازش را دلداری نیست .

✱

امروز نخواستیم تا از موسیقی هر روز و یا موسیقی اصلوب گفته باشم که صلابتیم نیست . پس ، از غنایی حرف می زنم که در خاطره ها حیات دارد . از آن موسیقی که ریشه اش در یاد هاست . همان که اگر از کنار شالیزار عبور کردیم و به شنودن فرصت دادیم - شایدم به خیال - ، زمزمه هایی خواهیم شنید که زنان شالیکار با خود آواز می کنند. اگر باد و باران به چمنزاری زد ، خواهد بود نغمه ای که چمنزن در رقص باران و چمن ساز کند . در عبور از کنار جنگلهای درختی ، آوای مردان تبرزن یا "هله" خواندن های مردمان بومی در سرزمین های دور . از آن موسیقی می گویم که ریشه در خاک دارد و البته در قلبها . و همان موسیقی که شاید نیمه شبها کوچه های شهر لالایی کرده باشد

و شایدم مادری به گوش فرزند . ترانه هایی که شنیدنش ما را نهیب می زند "مبادا کسی دلخسته است" و لبخندی نمناک که می گوید در این خستگی، او بیشتر دلش زیباست .
و از این دست موسیقی، سرزمین ما زیاد داشته و از خوئهاش، که خاطره اش بر یاد است . از ملودیهای محلی که برای هر مناسبتش نمونه های رنگ به رنگ، تا کهنه ترانه های عاشقانه که سوز پیدایش را سوری پنهان است و آوازهای طربناکِ مردمانِ سادهدل که آشکار حکمتِ شادانشان را دردی نهفته است.

✱

در اروپا سرزمینی هست کولی نشین - اسپانیا - که گفته اند اگر از کوچه های آن گذر کنی ، آنی از صدای هنجار یا حتی نا به هنجار گیتار ، تو را خلاصی نیست . و هم آنجا زیتونها، ناچیده مانده اند و مزارعی که گسایش در حالِ درو نیست . مگر آنکه دیروکار یا که به هر حال، زن و مرد در کار ، آوازی خوانده باشند و موسیقی بومی و آن ملودی آتشین مزاج گیتار کولی ، جانی به روزمرگی جانکاه بخشیده باشد.

ژرژ ساند، از سفری می گوید با فردریک شوپن به اسپانیا و شبی که در عرشه ی کشتی با آواز ناآشنا اما دلفریب و بی نقص ملوانی به صبح رسید. همان شبی که جز همه ، آن دو را از خواب خبر نبود . توصیف می کند که :

شبِ صدای ملوانِ کشتی، چون دودی خاسته از درونی خسته، به نوسانات باد در فضا می پیچید . صدایی سهلانگار و رها که با ارکستراسیون امواج و حرکت چرخ لنگر کشتی ترکیبی شگفت بود . و این همه ، با موسیقی آشنای ما - موسیقی کلاسیک - تفاوتی آشکار داشت . (۲)

✱

اینها همه از ویژگیهای فولک و کولی هر سرزمین است که بشر به جز راهی که در آن به سوی شکوفایی پیمود، بر زیبایی و دلنوازی روزگارش نیز افزود . خواستم تا از آوازهای سرزمین پدریم با ساز آتشین مزاج آن کولی های فلامنکو گفته باشم . دو سرزمینی که ذات سلیس و زلال فرهنگ بومیشان را مستعار و مشابه دیدم . با همان سازِ شفیق . ساز رشته ای مقید که از منسوبین خانواده ی عود است و بربط. همان که چشمه اش در همین سرزمین جوشید و به نام قیطارش به دست اعراب دادند . سپس تر ، سبب

عربها بودند که به دیار فرنگ رسید و گیتار، شد **گیتارِ بربر**. و نیز همان سالهاست که **گیتار لاتین** به شمالی دگر و طنینی سوا ساخته می شود.

باری به قرن ۱۵ این هر دو تبدیل می گردند و یکی به هیئت عود می آید و می گویندش **ماندولا**، و دیگری **ویولا**. با به پنج رسیدن عدد سیمها خوانده شد:

guitarra spanola و به قرن هفده عدد سیمها به شش رسید. (۳)

و شد سازی تنها، برای قرار **نگرفتن** در کنار دیگر سازها. برایش گجسته خواندند زاده شدنی را که حضورش خلوت افزا تا که مصاحبتش همدمی باشد هر چه **تنها**. از نقوش تصویر شده بر بناهای دیرین و دیرنشته های اصیل مرتبط، - فلامنکو ها، سیسیل ها و ژانروها - بر آمده است که همراهی این ساز فقط و فقط به آوا و نوای بومی است و رقص کولی وار.

*

تنظیم قطعات به گونه ای انجام شده است که نوازندگان سبکهای مختلف بتوانند از ابتکارات و مهارتهای منحصر به سیاق خود استفاده بفرمایند. در بعضی موارد، واریاسیونهایی برای قطعات نوشته شده است که به صورت کمپاس اجرا می شود و ملزم به پیاده سازی راسگوادوهای فلامنکو می باشد یا در برخی موارد، پارتیهایی تنظیم گردیده که نوازنده ملزم به اجرای مدولاسیون در Rhythm یا Chord mastering می باشد. در هر صورت با توجه به راهنمای قطعه و البته با اندکی صبروری - که راز قصه ی ماست - برای نوازندگان تمام سبک ها قابل اجرا خواهد بود.

و شما ای ارجمند که یا استادی هستید گرام و در کار و یا جویای مسیر استادی در ساز، شایدم نوازنده ای اهل این قبیل ساز و آواز، به حتم که در مجموعه عیوبی به چشم خواهد خورد که پیشتر، از چشم بنده پنهان مانده است.. غروری که نیست هیچ، بل دیده ی منتّم گشوده است به آستان آگاهسازی وزین تان. ساز دلتان، کوک.

آرش فنائیان

زمستان ۸۷

۱- کتاب "سرود یاران" ۲- موسیقی به سبک اسپانیایی گردآوری محسن انقایی ۳- فرهنگ سازها حسینعلی ملاح

Introduction

"God wanted to breathe the soul in man's body....soul did not settle. Forty days after, God asked Benjamin to breathe the soul in man's body and Benjamin chanted a **melody** and then the soul was placed in the body. "

By studying old literature, it becomes evident that mankind had always imagined the Paradise as **Gardens**. All the fantasy and visual pleasures from sighting those trees and greenery, as well as enjoying the freshness of the streams running in those colorful gardens were ornamented with a pleasant melody that was created from the play of wind amongst the leaves and the singing of a charmed gardener.

Nowadays, if those gardens are missing, and if due to the nature of the history those gardeners are not around...however...the story of that tale is still drawing to our memories and alas that painter whose loving heart has no beloved.

*

In this manuscript, I did not want to talk about common music or even methodic music, as it is not my way. Therefore, I will talk about the wealth which exists in memories, the music, which has roots in reminiscences. The one we may hear in the rice fields – if we give a chance to our hearing or our imagination - as whispers of the farmers, humming to themselves.

If rain and wind pass on a pasture, a melody will be created, which the gardener would play for rain and grass to dance.

Whilst passing the woods, you will hear the voice of axe men or Hellos of aboriginals in faraway.

I'm talking about the music which has roots in the land, and for sure in the hearts. The lullabies that alley chants in the midnight, or mother in her child's ear. When you hear these melodies, as if somebody queried "Is anyone heartbroken?" and a teary smile responses "With that break, the heart is more beautiful".

We have many of these kinds of music in our motherland, the very best ones, with their memoirs in our minds. From folklore music and romantic

songs with the unique touch, to the cheerful songs of simple-hearted men whose open cheeriness has an under lying pain.

*

In Europe there is a land of Gypsies – Spain. It's been said when you walk in its streets, you would not be exempt from hearing the pleasant and occasionally unpleasant guitar tunes. And there the olives will remain on trees and the farms will not be harvested unless the harvester – man and woman – sings a native tune. That music – the moving melodies from gypsy's guitar – gives soul to the daily life.

George Sand tells us about his trip to Spain with Fredrick Chopin. One night, they heard a strange yet mesmerizing song, singing by a young sailor. He describes:

"Like smoke ascending from a blazed heart, the voice of that sailor was twisting in the air. His easy and unrestricted voice along with the orchestration of waves and movements of the ship, made an exquisite combination. That had a clear difference with our known classic music."

*

It is the inherent quality of every homeland that mankind, in addition to his journey towards satisfying his hunger, also wants to enhance the beauties of his time.

I wanted to talk about the songs of my fatherland by means of the gypsies' flamenco guitar. The two lands that I found their pure essence and clear culture are very similar. This includes that compassionate musical instrument. This string instrument is a relative of our lute (oud). It was originated in this land and presented to Arab nations by name of Gheitar. It was the Arabs who took it to the west and it became the barbarian guitar. Later on the Latino guitar was built with a different shape and tune.

However in fifteenth century they were both changed. One in the form of Lute and was named Mandola, the other Vihuela. Once the number of strings added to five it was called Guitar Espanola. In the seventeenth century it was increased to six.

As Guitar, a great company for the lonely, did not match other instruments, became a solo one. From the images of ancient buildings and old manuscripts – from Flamencos. Sicilians and genres – it was

understood that guitar was only to play native music and for gypsy dances.

*

In this collection, the pieces have been arranged so that music players, with different styles, could employ their own skills and methods. In some cases, some variations that perform in Compass have been written for the pieces, and needs to be laid as flamenco rasguado's. For some parts the music player needs to perform modulation in rhythm or Chord mastering. However in all cases, by paying attention to the instruction and a little patience, which is the secret of our story, the pieces are performable by all music players, with any style.

And to You the dear one who is a Guitar Master or on your way to mastership or just a music player fond of this music instrument: with no doubt there would be errors in this collection, which may have been disguised from my sight. Your advices will be appreciated, humbly so.

May your heart instrument be tuned.

Arash Fanaian
Winter 2009